

تالش ۹۷

ماهنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی
سال سیزدهم - آذر ۱۳۹۵ - ۲۵۰۰ تومان

* اوضاع سیاسی و اجتماعی تالش
در قرون اولیه اسلامی
* به زیان تالشان؛ به کام دیگران!
* تالش قلب اکوتوریسم ایران
* منشور حقوق بشر به زبان تالشی
* شاهنامه فردوسی به زبان تالشی
* تاریخچه بیماریها در گیلان و توالش

در این شماره می خوانید

- * یادداشت های سردبیر - ش.آ - ص ۴
- * اوضاع سیاسی و اجتماعی تالش در قرون اولیه اسلامی - جانبرا علیپور گشت رودخانی - ص ۵
- * مروری بر عبوری سخت!! - شیرزاد عزیزی جوکندان
- * تاریخچه بیماری ها در گیلان و توالش - مهندس سید مومن منفرد - ص ۱۰
- * یاد ایامی که ... - زلیخا صبا - ص ۱۴
- * خانه عکس و اسناد تالش - ص ۱۵
- * منشور حقوق بشر به زبان تالشی - رمضان نیک نهاد - ص ۱۸
- * شاهنامه تالشی - رمضان نیک نهاد - ص ۱۸
- * بررسی ساخت آوائی، ساختار فعل، مصدر و ضمائر در تالشی روستای تاسکو ماسال - وحید نوروزی لارسی - ص ۱۹
- * شالما - علی ماسالی - ص ۲۲
- * در سوگ رود روان و زلال خالکایی - محمدرضا فدایی - ص ۲۳
- * تالش قلب اکوتوریسم ایران!! - سید فیصل درگامی عنبران - ص ۲۴
- * محمدرضا شاه در ویزنه - محمد هزاری ویزنه - ص ۲۵
- * نمونه ای از جنایات فرقه دمکرات در آستارا - ص ۲۵
- * درباره عنبران قدیم - محمد غفارزاده - ص ۲۶
- * مرگ می خواهی برو گیلان - صفر ریحانی شکردشت - ص ۲۶
- * تالش و شفتی - گفتگو با قهرمان اسکای رانینگ بانوان ایران - بیت الله صفری - ص ۲۷
- * شنیده ایم که...! - ص ۲۷
- * تالشی شاعیرون نه - ص ۲۸
- * پیامک های شما - ص ۳۰

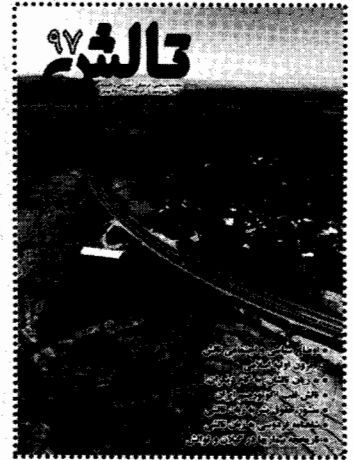
پل ارتباطی ما و شما

تالش - صندوق پستی ۱۳۳۱ - ۴۳۷۱۵
 mahnametalesh@yahoo.com
 ۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵
 کانال تلگرامی ماهنامه تالش:
 @mahnametalesh

درباره شماره ۱۰۰ ماهنامه تالش

در نظر داریم صدمین شماره ماهنامه تالش را در قالب یک ویژه نامه با شکل و شمایل و مطالب خاص منتشر نماییم. شما هم می توانید مطالب، تصاویر قدیمی و جدید، نوشته ها، اشعار، نظرات و پیشنهادهای خود را برای بهتر شدن آن برایمان ارسال نمایید.

پاله خدا نومی نه



تالش

ماهنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی
 با گستره پخش بین المللی

* صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

بهزاد روحی

* سردبیر و مدیر امور اجرایی:

ههرام آزموده

* طراحی و صفحه آرایی: ماهنامه تالش

* گروه عکس: شباب گلچین - رامین اکرامی -

امین عزتی فرد - ناصر ریاضی - رامین آزموده -

مهرداد شمایی - بهمن شوریده - ساعد ریاضی -

لیلا خالقی، همایون کشورپرست و...

* امور آگهی ها : عزیز احمدزاده - اشکان آزموده

* لیتوگرافی : همراهان

* چاپ و صحافی : توکل

عکس روی جلد: رضا رفیع زاده

* نشانی پستی: تالش - صندوق پستی

۴۳۷۱۵ - ۱۳۳۱

* شماره تماس : ۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵

* ایمیل:

mahnametalesh@yahoo.com

shahram_azemoode@yahoo.com

* وبلاگ :

www.mahnametalesh.blogfa.com

- ماهنامه تالش در حکم، اصلاح و تلخیص مطالب

رسیده آزاد است.

- چاپ مطالب دارای امضاء به معنای موافقت با

نظرات نویسنده نیست.

- از بازگرداندن مطالب رسیده معذوریم.

- استفاده از مطالب فقط با ذکر منبع آزاد است.

- هرگونه استفاده انتفاعی از نشریه منوط به کسب

اجازه است

شماره ۹۸ ماهنامه تالش اول دی ۱۳۹۵ منتشر می شود. برای ارسال عکس، شعر، مقاله و... تا ۲۰ آذر ۹۵ فرصت دارید.

به زیان تالشان؛ به کام دیگران

Shahram_azemoode@yahoo.com

گذشته از آن چه در بالا آمد، دعوت مدام از مداحان اردبیلی و بی اعتنایی به مداحان تالش، به زیان فرهنگ و زبان تالشی نیز هست. چه تکرار و تداوم این امر منجر به عقب نشینی زبان تالشی از مساجد می گردد و به رشد بیش از پیش زبان ترکی در منطقه منجر خواهد شد. البته نباید تصور شود صاحب این قلم به قصد مخالفت با زبان ترکی و یا ترک زبانان مهاجر به تالش چنین مطلبی را می نویسد، بلکه صرفاً به قصد دفاع از زبان تالشی که زبان بومی مردم منطقه است و حق آب و گل در این جا دارد، این مطلب را مرقوم می نماید.

طبیعی ست که ترک زبانان هم میهن، زبان و فرهنگ شان را دوست دارند. ما نیز برای زبان و فرهنگ آن گرامیان هم میهن احترام و اعتبار قائلیم. اما این انتظار را نیز داریم که در حفظ احترام زبان و فرهنگ مردم بومی منطقه مساعدت و همراهی نمایند. چرا که زبان و اصالت مردم منطقه تالشی ست و باید همه در حفظ این زبان به عنوان یک گنجینه ارزشمند ایرانی و بشری همکاری و تلاش نماییم. همانطور که همه مان موظفیم برای ماندگاری زبان و فرهنگ بومی مردم دیگر مناطق کشور از جمله آذربایجان، کردستان، لرستان، سیستان و بلوچستان و ... همراهی و همکاری نماییم.

یکی از راه های حفظ هر زبان و فرهنگی، استفاده از آن در مراسم عروسی و عزا ست. زبان تالشی نیز به دلایل مختلف که فعلاً قصد پرداختن به آن را نداریم، چندسالی ست در معرض خطر قرار گرفته است و لازم است همه مان به عنوان یک ایرانی در جهت حفظ این زبان بکوشیم و یاری اش نماییم تا از مرگ و انقراض برهد.

حال با عنایت به این که زبان تالشی فاقد مرکزی مانند رادیو و تلویزیون و ... است و هنوز امکان تدریس در دانشگاه و مدارس را نیافته ولی زبان ترکی دارای چند مرکز استانی رادیو و تلویزیونی در استان های مختلف است و اینکه در کنار زبان کردی، امکان تدریس در دانشگاه را نیز یافته است، شرط انصاف نباشد که خواسته و دانسته زبان تالشی را در شهر خودش در فشار بگذاریم و عرصه را روز به روز برای تنگ نماییم.

همه مان ایرانی هستیم. همه مان دارای پیشه ای مشترک هستیم. در روز های خوش و روزهای ناخوش در کنار هم بوده ایم. با هم برای حفظ کیان و مرزهای این سرزمین جنگیده ایم. با خوشحالی و خوشی همدیگر خوشحال شده ایم و با ناراحتی و اندوه همدیگر غمگین و ناراحت شده ایم. حال شرط انصاف نیست که عرصه را دانسته بر دیگری تنگ نماییم و از رشد و یا حتی از زنده ماندن هم ناخرسند باشیم.

باشد که مسئولین امر و دیگر عزیزانی که به طریقی در چنین اموری دست و مسئولیتی دارند، نوشته این کوچک را فقط از زاویه دید یک شهروند و دلسوخته فرهنگی ببینند و برای تحقق آن چه در این یادداشت مختصر ذکر شده آستین همت بالا بزنند؛ تا بیش از این منجر به دلخوری فرزندان این مرز و بوم نگردد. چرا که در مجامع و گفتگوهای خصوصی درباره آن چه که در این نوشته آمد بسیار گلایه و شکایت به گوشم خورده است و این یادداشت بازخورد کوچکی از همان گلایه ها و شکایت ها و دلخوری هاست. پس بجاست تا مثل زخمی چرکین نشده، درمانش نماییم.

چند سالی ست که شاهدیم در بیشتر مراسم مذهبی مساجد شهر تالش و برخی دیگر از مساجد شهرستان تالش برای برگزاری مراسم عزاداری و ... مداحان و نوحه خوانانی جوان از شهر اردبیل دعوت می شوند و مسئولین و اعضای هیأت امناء مساجد نیز با نصب انواع بنرها و پرده ها و ... از مردم جهت حضور در برنامه ها و مراسم دعوت به عمل می آورند. شکی نیست که انجام این کارها در بیشتر موارد به نیت هرچه پرشورتر و باشکوه تر برگزار کردن این گونه مراسم انجام می شود، اما انجام این کار اگر دقت شود زیان هایی هم به همراه دارد. در این نوشته بدون پرداختن به هرگونه ابعاد مذهبی مرتبط با آن، به اختصار به بررسی زیان های انجام این کار خواهم پرداخت.

همه می دانیم که هیأت مذهبی و اعضای هیأت امنای مساجد از نظر قانونی هیچ گونه معنی برای دعوت از مداحان و سخنرانان از شهرهای مختلف ندارند، اما وقتی قرار است هزینه های این کار از جیب مردم تالش و به نام آنان پرداخته شود، چرا هزینه ها نصیب مداحان محلی و تالش نشود؟ وقتی ما با نصب پرده و بنر در چند نقطه شهر به صورت رایگان برای مداحان اردبیلی تبلیغات می کنیم و مداحان خوش صدا و توانمند منطقه را نادیده می گیریم، چگونه انتظار داریم فرزندان این منطقه به آموختن چنین کارهایی علاقمند و تشویق شوند؟ در حالی که با دعوت از مداحان غیر بومی، فرزندان مان را به این نتیجه رسانده ایم که مداحان تالش را توان مداحی در این مجالس نیست و این کار مخصوص و مختص اردبیلی هاست! در حالی که این طور نیست و خوشبختانه تالش مداحان خوش ذوق و خوش صدایی دارد که حرف برای گفتن دارند. صدای محزون و زیبای شان وقتی با موسیقی حزین و دلنشین تالشی در هم می آمیزد، آنچنان لطافت و زیبایی در خود دارد که هر انسانی را تحت تأثیر قرار می دهد.

با این اوصاف شرط انصاف نباشد که مداحان جوان و جوانی نام و گمنام اردبیلی را به فرزندان تالش ترجیح دهیم و با پرداختن هزینه های اضافی و شاید چند برابر و ... آنان را به شهری دعوت کنیم که موسیقی مردمش در عادی ترین حالت هم حزن و اندوهی خاص در خود دارد و به نوعی مرثیه و مداحی ست. در حالی که می توان با دعوت از مداحان محلی و تالشی و فارسی خوان، هم آنان را دلگرم به ادامه کار و بسط این هنر و سنت در منطقه نمود و به تشویق آنان پرداخت و هم می توان از پرداخت هزینه های بیشتر و اضافی جلوگیری نمود.

هرچند با وجود ترک زبانان مهاجر و البته میهمان در شهر تالش که از استان ها و شهرهای دیگر به این جا مهاجرت نموده اند و اینک بخشی از جمعیت شهر و شهرستان مان هستند و بسیاری شان زاده و بزرگ شده اینجایند و وابستگی و دلبستگی هایی هم به منطقه دارند ... شرط انصاف هم نباشد که آنان را از شنیدن نوای مداحی های ترکی محروم نماییم. البته با این وجود البته کم نیستند فرزندان تالش و دیگر مداحان محلی که از عهده اجرای مداحی های تالشی، ترکی، گیلکی، فارسی و حتی عربی بر می آیند. این در حالی ست که مداحان اردبیلی اغلب تنها مهارت شان در مداحی به زبان ترکی ست و توانمندی برخی مداحان تالش و یا مداحی به چند زبان را ندارند.

اوضاع سیاسی و اجتماعی تالش در قرون اولیه اسلامی

جانبرا علیپور گشت رودخانه

در عهد باستان باریکه سبز جنوب دریای کاسپی و شمال ایران را سرزمین پتشیخوارگر می نامیدند که به معنای سرزمین های کوه و دشت می باشد این سرزمین شامل تالش و گیل و دیلم و تبرستان گشته و از عهد اشکانیان تا استیلای عرب تحت حاکمیت واحدی قرار داشته است.

گشتاسپیان یا گشنسب شاهیان خاندانی بودند که قبل از استیلای عرب حدود ۸۰۰ سال بر سرزمین پتشیخوارگر حکمرانی کرده اند.

گشنسبیان یعنی دارندگان اسبهای نر و قوی ریشه در تالش فومن داشته و خاستگاه و تختگاه آنان ناحیت گشت یا گشت رود خان بوده است ناحیه گشت یا گشته روخون از شکالگوراب فعلی تا پشتکوه تارم در استان زنجان امتداد دارد و از عهد باستان تا پایان دوره قاجار تختگاه سلاطین و امرای فومن بوده است و نامواژه گشت و گشتا با گشتاسپیان هم ریشه می باشد.

هنگامی که اردشیر بابکان بانی دولت ساسانی، با شکستن اردوان پنجم به پادشاهی اشکانیان پایان داده و بر اورنگ پادشاهی ایران نشست، جهت تثبیت قدرت و تحکیم دولت نوپای ساسانی بنا را بر مصالحه با امیران محلی گذاشت، ولی با این وجود ۹۰ تن از امرای نواحی مختلف ایران را از دم تیغ گذرانید؛ اما حکمرانی گشنسب بر سرزمین پتشیخوارگر را با این دستاویز که اجدادش سرزمین خود را با قهر و غلبه از سلوکیان بازستانده بودند؛ به رسمیت شناخت. مهم ترین سندی که از این رویداد باقی مانده نامه تنسر موبد موبدان و حامی مذهبی اردشیر بابکان به گشتسب شاه پتشیخوارگر و پاسخ وی به تنسر است. این سند را بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار مولف تاریخ تبرستان در سال ۶۱۱ ه.ق در دکائی از راسته ی صحافان خوارزم پیدا کرده که ابن مقفع آن را از پهلوی باستان به عربی ترجمه کرده بود. ابن اسفندیار آن را به فارسی برگردانده و در دیباچه

ی تاریخ طبرستان آورده است (زریاب خویی - شط شیرین پرشوکت) ابن مقفع این نامه را از قول بهرام بن خورزاد و او از پدرش منوچهر موبد خراسان و علمای پارسی نقل کرده است (همان) در واپسین سالهای پادشاهی ساسانیان و آغازین سالهای تازش اعراب به ایران، در گیلان و تالش شخصی به نام گیلانشاه به حکمرانی رسید. پیداست که گیلانشاه عنوان و لقب است نه اسم و در گذشته به امرا و حاکمان و حتی کسانی که دارای ثروت و تمکن زیاد بودند گیلانشاه می گفتند. چنانچه بهرام اول پادشاه ساسانی به اعتبار آنکه قبل از سلطنت حکمران گیلان بود تا پایان عمر لقب گیلانشاهی داشته است.

در مورد نسب گیلان شاه مورد نظر ابن اسفندیار مولف تاریخ تبرستان با ارائه تبارنامه ای او را فرزند نرسی و جاماسپ و فیروزشاه ساسانی دانسته و مورخین پس از او نیز بدان استناد کرده اند، اما در صحت این تبارنامه باید تردید داشت. زیرا نظیر این تبارنامه های ساختگی را برای دیگر حاکمان محلی ایران بعد از اسلام قایل شده اند. زیرا طبق سنت و قانون نانوشته در ایران سلطنت و حکومت باید موروثی باشد و مردم کسی را به سروری و سیادت می پذیرفتند

که ریشه در خاندان حکومتگر قبل از خود داشته باشد و از آنجایی که ساسانیان بیش از چهار قرن در ایران سلطنت کرده و خود را دارای فره ایزدی می دانستند، پس از فروپاشی امپراتوری ساسانی، امیران محلی با ساختن نسب نامه هایی خود را به آنان منتسب کرده اند. از آن گذشته بنا بر نوشته طبری به هنگام بر تخت نشینی خسروانوشیروان از آذربایجان و ارمنستان تا دماوند و تبرستان در دست ساسانیان بوده و خسرو به هنگام جلوس بر اورنگ پادشاهی ایران به زادویه پسر نخورگان که پادوسبان یا عامل دولت مرکزی در این ناحیه ی وسیع بوده نامه نوشته است. (زریاب خویی. نقل مضمون) پس چگونه می توان پذیرفت در آن ناحیه هم کارگزار دولت ساسانی حکمران بوده و هم یک شاهزاده یاغی و ناراضی از دولت مرکزی؟ و آن شاهزاده یاغی با قهر و غلبه بر گیلان تسلط یافته و الباقی قضایا؟

بنابراین شایسته و معقول آن است که بگوییم در اواخر دوران ساسانی وقتی یزدگرد سوم درگیر نبرد با اعراب و حفظ تاج و تخت ایران بود، گیلانشاه که از شاهزادگان بومی گیلان و تالش بوده و ریشه در خاندان حکومتگر گشتاسپی



داشت، حکومت نواحی گیل و تالش و دیلم را به دست گرفته است و دولت مرکزی هم حاکمیت او را به رسمیت شناخته و به او لقب گیلانشاه داده است. گیلانشاه سردودمان خاندانی بود که قرن‌ها بر تالش و گیلان و رویان و تبرستان حکمرانی کرده اند که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

رویان ناحیه ای وسیع بین گیلان و مازندران کنونی بوده که حاکمیت مستقلاً داشته است و شهرهای لاز - شالوس - شرز - وندا - کلار و نائل را شامل می گردید. بنابر نوشته ی البلدان از آمل تا رویان دوازده فرسخ و از گیلان تا رویان نیز دوازده فرسخ بوده است. مرکز و تختگاه آن شهر کچه یا کجه (کجورکنونی) بود. از قرن هفتم هجری تا عصر صفویه این سرزمین نام استندار و رستمدر گرفته و پس از آنکه به دست شاه عباس اول فتح شد نام رستمدر به فراموشی گرایید.

گیلانشاه پسری داشت به نام گیل که بعدها به گیل گیلانشاه و گیل گاوباره شهره گشته و تبدیل به پادشاه افسانه ای شمال ایران شد. و هموست که درباره اش نوشته اند: «از سیاهیلان (آستارا) تا گرگان عمارات و پلهای نو و عالی ساخت.» منظور آن است که در سراسر شمال ایران عمران و آبادی انجام داد. همواره پیرامون زندگی مردان بزرگ افسانه ها پدید آمده اند و پیرو همین قاعده پیرامون زندگی گیل گیلانشاه و چگونگی ورود او به تبرستان داستانهای نقل شده که بیشتر به افسانه شبیه می باشند.

قبل از ورود به زندگی این مرد بزرگ لازم است در مورد واژه ی گیل توضیحی داده شود. گیل در گویش مردمان شمال ایران علاوه بر مفهوم قومیتی به معنای شاه و فرمانروا و یل و پهلوان نیز می باشد. ناصر خسرو شاعر قرن پنجم هجری درباره ی جستان ابراهیم یا مرزبان دیلمی نوشته است: «میر نام خود را بر کاغذ چنین می نویسد. مرزبان الدیلم جیل جیلان» یا سلطان شاه گیل بن دباج یکی از سرشاخه های خاندان اسحاقی فومن (گشت) نیز عنوان گیل گیلان داشته است و بر همین مبنا مارکوپولو جهانگرد قرن ۱۳ میلادی دریای کاسپی را دریای قل قیلان یا گیل گیلان نامیده است. (برداشت آزاد از تاریخ گیلان استاد قربان فاختره) ناگفته نماند مازیار بن قارن که در تبرستان علم طغیان و استقلال برافراشت در نامه های خود به

در شرق گیلان کنونی یا بیه
پیش سابق دین اسلام به
وسیله نوادگان امام حسن
مجتبی (ع) گسترش یافت و
اغلب پیرو تشیع زیدی بودند
اما در بیه پس تا عصرشاه
عباس صفوی پیرو آیین امام
حنبلی و شافعی بودند.

خلفا خود را گیل گیلان نامیده و خلفا نیز او را گیل گیلان خطاب کرده اند. در حالی که مازیار تبرستانی بود.

سعید نفیسی می نویسد: «هر کدام از آنها منظور اهالی شمال ایران است [آکار برجسته و بزرگی انجام می داد لقب گیل گیلان می گرفت (نقل به مضمون)]

گیل گیلانشاه برای دستیابی بر تبرستان نخست شخص امینی را در تختگاه خود در پساگیلان (فومن. گشت) گماشته و خود چند راس گاو و ورزای محلی را پیش انداخته و به شکل گالشی که به دنبال چراگاه مناسب می گردد وارد تبرستان شد. در آن عصر آذرولاش از سوی دولت ساسانی حاکم بر تبرستان بود. گیل به تدریج به دربار آذرولاش راه پیدا کرد. دولت مرکزی درگیر نبرد با اعراب بود و ترکان نیز از اوضاع آشفته سود برده و از سوی شرق به

گرایش به اسلام در غرب
گیلان بسیار دیرتر انجام
گرفت. گفته می شود
سلطان شاه گیل بن دباج
از امرای اسحاقی فومن
(گشت) نخستین کسی بود
که در این ناحیه به اسلام
گروید.

تبرستان می تاختند. گیل در سپاه آذرولاش در مصاف با ترکان دلاوریها کرده و جایگاه شایسته ای پیدا نمود. تا اینکه یک روز از آذرولاش اجازه گرفت که به گیلان آمده و به خانواده اش سرکشی نماید. گیل با این بهانه به تختگاه خود آمده و سپاهی عظیم از تالش و گیل و دیلم آراسته و به تبرستان تاخت. آذرولاش که تاب مقابله با او را نداشت از یزدگرد سوم چاره جویی کرد. شاه ایران که تازش اعراب افکارش را پریشان کرده بود، پس از مشورت با بزرگان به آذرولاش نوشت که گیل از ماست و امارت

تبرستان را به او بسپار. بدین ترتیب گیل به تخت حکمرانی تبرستان دست یافته و هدایای نفیس و گرانبهائی برای یزدگرد فرستاد و از شاه ایران عنوان پتیشخوارگشاهی گرفت. پس از چندی آذرولاش از اسب افتاده و جان سپرد و تمام ثروت و مکتب او هم به گیل گیلانشاه رسید. او پس از تمشیت امور تبرستان فرزند و ولیعهد خود را به حکمرانی رویان و تبرستان گمارد و خود به تختگاهش در پساگیلان (فومن - گشت) بازگشت و به عمرانی و آبادانی شمال ایران همت گماشت و پانزده سال بر گیل و تالش و دیلم و تبری حکمرانی کرد. او که می دانست تازیان پس از فتح ایران عازم سرزمین های شمالی می شوند، قلعه های نو ساخت و قلعه های قدیمی را مرمت کرد و در مکانهای مهم مردان جنگی و کارآمد گماشت. گفته می شود یکی از دلایل شکست ناپذیری شمال ایران مقابل تازیان تدابیر آن مرد بزرگ بوده است.

گفتنی ست یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی پس از شکست مقابل اعراب قصد رفتن به تبرستان و یاری گرفتن از گیل گیلانشاه را داشت اما در راه دچار تردید شد و به مرو رفت و به قتل رسید.

میرظهیرالدین مرعشی درباره او نوشته است که از سی یه گیلان تا گرگان قصرهای عالی ساخته و عمارات قوی کرده و قلاع و حصول ترتیب داد اما دارالمک او در گیلان بود. او پانزده سال در تبرستان حکومت کرد. با نام نیک.

در ایامی که به سبب تازش تازیان و فروپاشی دولت مرکزی سراسر ایران در خوف و وحشت فرو رفته و قتل و غارت و تجاوز و تعرض بیداد می کرد، با تدابیر و سیاست های اندیشمندانه گیل گیلانشاه شمال ایران به دور از تمام ناامنی ها مشغول سازندگی و اصلاحات بود.

او سراسر سرزمین های شمالی را به صورت دژی

تسخیر ناپذیر در آورد و سرانجام در تختگاهش در فومن (گشت رودخان) بدرود حیات گفت و فرزند ارشدش دابویه از رویان به فومن آمده و به جای پدر نشست و فرزند دیگر گیل، پادوسبان در رویان و تبرستان به حکومت رسید.

خاندان دابویه با عنوان دابویگان یا دابویان حدود ۱۴۵ سال در گیلان و تالش و دیلم حکمرانی کردند و شاخه دیگر گیل در تبرستان بنای حکومتی را نهاد که به گاوبارگان پادوسبانی و اسپهبدان تبرستان شهره می یافتند. دوره نخست حکمرانی آنان با پادوسبان اول شروع شده و تا مرگ اسپهبد خورشید دوم و فتح تبرستان به دست تازیان یعنی ۱۱۹ سال به طول انجامید (تاریخ تبرستان - ابن اسفندیار) اما دوره های بعدی حکمرانی آل گاوباره در رویان و تبرستان به طور متناوب تا سلطنت شاه عباس اول صفوی یعنی حدود ۹۰۰ سال طول کشیده است.

ناگفته نماند طبق همان قاعده ای که برای تبارنامه های حاکمان محلی ذکر شد، در گیلان و تبرستان نیز امیران زیادی خود را از دودمان گیل گاوباره نامیده اند. مانند آل بویه و آل زیار. قابوس بن وشمگیر زیاری در کتاب قابوسنامه خطاب به فرزندش او را از دودمان گیل گیلانشاه دانسته و توصیه کرده که قدر این پیشینه خانوادگی را بداند. (نقل مضمون)

دوران فرمانروایی آل دابویه در شمال ایران مصادف با تازش بی امان تازیان برای فتح این سرزمین بود. اما مردم و امرای این سامان با دلاوری و پایداری مثال زدنی از کیان خود دفاع کردند. مردم تالش و دیلم و گیل و تبری در سه جبهه با اعراب درگیر بودند. یک: از ناحیه گرگان و تبرستان. دو: ناحیه قزوین و دیلمان. سه: ناحیه تالش و مغان و این جنگ و ستیز حدود سه قرن و نیم ادامه پیدا کرد (علی ماسالی - سیری در فرهنگ و جغرافیای تالش)

ولی اعراب که تقریباً بر سراسر جهان آباد آن روزگار تاخت و تاز می کردند هیچگاه موفق نشدند با قهر و غلبه وارد سرزمین های گیل و تالش و دیلم شوند.

بلاذری در فتوح البلدان نوشته در عصر خلیفه دوم کثیر بن شهاب والی ری بر دیلمان تاخته بسیار بکشت و به تاخت ببر و تالشان رفت. (کسروی - شهریاران گمنام)

بلاذری نظیر این گزارش را در عصر خلیفه سوم هم داده و فاتح را ولید بن عقبه معرفی کرده

است. اما هیچ شناسه و نشانی از این فتوحات در جایی درج نشده و مردم مناطق یاد شده تا قرن دوم الی سوم هجری به دین اجدادی خود بودند. یکی از رجال برجسته آل دابویه فرخان بزرگ فرزند دابویه و حکمران تبرستان است.

میرظهیرالدین مرعشی در تاریخ رویان و تبرستان می نویسد: «بعد از دابویه پسرش فرخان که او را ذوالمناقب گفتند، بر مسند حکومت نشست و فرخان بزرگ لشکری از گیلان به تبرستان آورد و تانیسابور پیش رفت و آن ممالک را به تصرف خود درآورد و شهر ساری را بنا نهاد و تبرستان به ایام دولت او چنان مامور و آبادان شد که محسود سایر بلاد و عالم گشت و ترکان را بکلی طمع از تبرستان منقطع گشت (مرعشی - تاریخ رویان و تبرستان) خواند میر در حبیب السیر نیز نوشته است: «وی پس از پدر بر تخت سلطنت طبرستان و گیلان نشست و ابواب عدل بر روی خلایق گشاده در های ظلم و ستم و جور برپست و او را برادری بود سارویه نام به موجب فرمان فرخان شهر ساری را بنا نهاد (خواندمیر حبیب السیر به نقل از تاریخ گیلان قربان فاختره)

در ایامی که به سبب تازش تازیان و فروپاشی دولت مرکزی سراسر ایران در خوف و وحشت فرو رفته و قتل و غارت و تجاوز و تعرض بیداد می کرد، با تدابیر و سیاست های اندیشمندانه گیل گیلانشاه شمال ایران به دور از تمام ناامنی ها مشغول سازندگی و اصلاحات بود.

در عهد معاویه خلیفه نخست اموی مصلحه بن شبل شیبانی سراز تبرستان درآورد او از معاویه خواست تا پنج هزار سپاهی در اختیار او قرار دهد و مدعی شد با این تعداد سپاهی تبرستان را استخلاص می کند. مصلحه حدود دو و به روایتی پنج سال در مناطق مختلف تبرستان با لشکریان فرخان بزرگ به نبرد پرداخت ولی سرانجام در دره های کجور به دام سپاه تبرستان افتاد و خود و یارانش کشته شدند. (محمودپاینده - خونینه های دارالمرز)

و سرانجام پس از حدود یک قرن و نیم ستیز و پیکار تبرستان را اعراب فتح کردند.

آخرین امیر مستقل تبرستان اسپهبد خورشید دوم وقتی در چند نبرد شکست خورد خزاین و زن و فرزند و بستگانش را در قلعه ای محکم و دست نیافتنی جای داده و خود برای تهیه سپاه و تجدید قوا به گیلان آمد؛ اما پس از چندی در میان قلعگیان بیماری وبا شیوع پیدا کرد و این بیماری موجب سقوط آن قلعه شد. این اتفاق در عهد منصور معروف به دوانیقی دومین خلیفه عباسی افتاد و تبرستان به وسیله یزید بن مهلب فتح گردید و زنان و دختران اسپهبد خورشید را به اسارت به بغداد بردند. وقتی این خبر در گیلان به گوش اسپهبد رسید از شدت حمیت و غیرت با زهری که همیشه در نگین انگشتی خود داشت به زندگی خود پایان داد. (سرتیپ پور - نامها و نامداران گیلان)

نوشته اند دختران اسپهبد در بغداد بقدری وقار و رفتار بزرگ منشانه از خود نشان دادند که منصور تصمیم گرفت اسپهبد خورشید را این بار از سوی خود به حکمرانی تبرستان بگمارد ولی این خبر زمانی به شمال ایران رسید که اسپهبد به زندگی خود پایان داده بود. پس از سقوط تبرستان تازیان تا چالوس تاخته و از ناحیه شرقی هم همجوار گیلان شدند و این بدان معناست که جبهه دیگری گشوده شد؛ اما تالش و گیل و دیلم همچون دژی تسخیرناپذیر باقی ماند و این ناحیه سرزمین امنی برای علویان و دیگر گریزندگان از ظلم و ستم خلفای عرب شد. سرداران و امیران این سامان که دشمنی و ستیز با خلفا سرلوحه امورشان بود، وقتی علویان را هم دشمن خلفا دیدند با پناه جویان مدارا کرده و به تدریج به آیین اسلام گرویدند. پس از قیام مختار ثقفی و نیز پس از شکست قیام زید فرزند امام سجاد (ع) به سال ۱۲۱ هجری پناه جویان بسیاری به شمال ایران آمدند. نخستین علوی نام آور یحیی پسر عبدالله و از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بود که با توصیه نامه فضل برمکی وزیرهارون الرشید به دیلمان آمد و به تبلیغ دین اسلام پرداخت. یحیی با نفوذ در توده های مردم شورش عظیمی را بنا نهاد، ولی سرانجام فریب خورده و در بغداد به قتل رسید. با آمدن پناه جویان علوی به سرزمین های شمالی و تبلیغ آنان به تدریج مردم این سامان به دین مبین اسلام گرایش پیدا کردند درگیلان، گرایش به اسلام و فقه زیدیه نخست از شرق

آغاز شد. مرزبان دیلمی (از دودمان جستان) اولین امیر این مناطق بود که با خلیفه عرب دیدار کرد. او در ری با هارون الرشید خلیفه مقتدر عباسی گفتگو کرد. احمد کسروی مورخ شهیر ایران در باب این دیدار می نویسد: در حالی که هارون از حکام نواحی مختلف باج و خراج و... خواست، از مرزبان دیلمی تقاضا کرد فقط ترتیبی اتخاذ نماید تا دیلمیان کمتر مزاحم مسلمانان و اعراب شوند و از همین تقاضا می توان به صلابت و اقتدار دیلمیان در آن روزگار پی برد (کسروی - نقل به مضمون)

همین مرزبان دیلمی اولین امیر شرق گیلانی است که مدتی پس از دیدار با هارون آیین نیاکان خود را کنار نهاده و اسلام پذیرفت. اما گرایش به اسلام در غرب گیلان بسیار دیرتر انجام گرفت. گفته می شود سلطان شاه گیل بن دجاج از امرای اسحاقی فومن (گشت) نخستین کسی بود که در این ناحیه به اسلام گروید (تاریخ دیلمان میرفندرسکی)

او به وسیله شخصی به نام جعفرثومی که تجارت سیر می کرد با آیین اسلام آشنایی پیدا کرد. در شرق گیلان کنونی یا بیه پیش سابق دین اسلام به وسیله نوادگان امام حسن مجتبی (ع) گسترش یافت و اغلب پیرو تشیع زیدی بودند اما در بیه پس تا عصرشاه عباس صفوی پیرو آیین امام حنبلی و شافعی بودند و اختلاف مذهبی بهانه ای شد برای سالها جنگ و کشمکش داخلی گیلان که بدان پرداخته خواهد شد.

یکی از رهبران جنبش علوی که به این سامان

روی آورد، سالک بن وهب بن منیه بود. سالک و سالوک به معنی رهروست و لقبی است برای دراویش و عرفا. او نخست در بصره نهضت خود را آشکار کرد و سپس راهی شمال ایران گشته و وارد تارم شد و در مدت یکسال چنان توانمند شد که قلعه محکم سمیران واقع در سیروان مرکز تارم سفلی را متصرف گردید. در آنجا حدود هشت هزار تالش و دیلمی به او پیوستند. ماجرای سالوک معلم به سال ۲۴۷ هجری اتفاق افتاد و بسیاری از تالشان فومن و شفت توسط او اسلام پذیرفتند. این موضوع روشن می سازد که تا حدود دو قرن و نیم پس از ورود اسلام به ایران بخش های وسیعی از تالش هنوز پایبند آیین نیاکان خود بودند. سپس سالک معلم به خواسته یارانش وارد فومنات شد و در نبردی در خسروآباد، ابوالقیس خارجی را مغلوب کرد. خسروآباد بین قلعه رودخان و گوراب پس قرار دارد و در این نبرد سرداران و امیران شفت مانند ملک شیرویه ی لاسکی و ملک الماس سفید (اسپی) مزگی و ملک عباس لاسکی و ملک دولت سفید مزگی یعنی امرای تالش شفت که در محلی به نام کرکره پشته یا لشکرگاه با وی پیمان بسته بودند به یاری سالک معلم برخاستند و بدین سبب تشیع زیدی در بیه پس گیلان در شفت گسترش یافت. سالک معلم در سالهای پایانی عمر خود جنگ و ستیز و سیاست را وانهاد و در

منطقه ای از تالش شفت که امروزه به نام او سالوک معلم نامبردار است به ریاضت و عبادت و ارشاد مردم و تبلیغ دین اسلام و آیین زیدی

پرداخت و در همانجا وفات یافت. امروزه مزار او زیارت گاه مردم است و سنگی که در زیر آن عبادت می کرد موسوم به خیره سنگ هنوز پا برجاست. (نادرافشاریان - تاریخ شفت)

به سال ۳۴۹ هجری اسحق نامی از نوادگان المکتفی خلیفه عباسی بغداد از پدر یابی شده و به دلیل آنکه آوازه دلاوری و جنگاوری دیلم و تالش را شنیده و از دشمنی آنها با خلفا با خبر بود به تالش آمد و با نام المستجیرالله ادعای خلافت کرد. شماری از تالشان توسط او به دین اسلام گرویدند. او قصد داشت به یاری تالشان و دیگر اقوام شمال ایران خلافت بغداد را به دست بگیرد. این موضوع اقتدار و توان تالشان را نشان می دهد و نیز نشانگر آن است که تا نیمه قرن سوم هجری هنوز سراسر تالش اسلام نپذیرفته و پایبند آیین باستانی خود بودند. در آن عصر در آذربایجان امیران دیلمی حکمرانی می کردند. نعیمی نامی که وزیر مخلوع مرزبان بود به المستجیرالله نامه نوشته و او را به آذربایجان دعوت کرد و وعده داد که برای دستیابی به خلافت او را یاری کند سرانجام المستجیرالله با ۳۰۰ جنگاور تالش به آذربایجان شتافت. در آنجا جستان شرمزن یکی از سرداران دیلمی نیز به او پیوست و چند شهر آذربایجان را هم به تصرف درآوردند، ولی درنهایت در مصاف با جستان پسر سالار مرزبان شکست خوردند و المستجیرالله دستگیر شده و در زندان جان باخت. (علی ماسالی - سیری در فرهنگ و جغرافیای تاریخی تالش)

ادامه دارد

شرایط اشتراک ماهنامه تالش

با انجام یکی از مراحل زیر مشترک ماهنامه تالش شوید و نشریه را از طریق پست و به موقع دریافت کنید.

۱ - حق اشتراک را به حساب سیبا شماره **۰۱۰۶۲۹۶۴۵۰۰۰۴** نزد بانک ملی شعبه وحدت تالش به نام شهرام آزموده واریز نمایید.

۲ - حق اشتراک را از طریق کارت بانکی به کارت شماره **۶۰۳۷۹۹۱۸۰۶۰۹۶۶۱۰** (مربوط به حساب فوق) واریز کنید.

* در هر صورت بلافاصله پس از واریز حق اشتراک با شماره **۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵** تماس بگیرید و مشخصات و نشانی پستی تان را اعلام نمایید تا نام تان در لیست مشترکین نشریه ثبت شود. (همچنین می توانید مقدار مبلغ واریزی، مشخصات، و نشانی پستی تان را به شماره بالا پیامک بزنید).

ایران	حوزه خلیج فارس - جمهوری های همسایه	اروپا - آفریقا و کشورهای آسیایی	آمریکا - استرالیا
شماره با پست عادی: ۲۰/۰۰۰ تومان یکساله با پست عادی: ۴۰/۰۰۰ تومان شماره با پست سفارشی: ۴۰/۰۰۰ تومان یکساله با پست سفارشی: ۸۰/۰۰۰ تومان	با پست عادی: ۲۵۰/۰۰۰ تومان	با پست عادی: ۳۰۰/۰۰۰ تومان	با پست عادی: ۴۰۰/۰۰۰ تومان

نونه دارد

ترو از غزل باهاندیم، نونه دارد اگر باهاشتو
اوبه بیم سه ول تکین آز، سوژ و سارد اگر باهاشتو
بچنیم چه اوسمونه کو، ایله ایله آستوان آز
آوه هو اگر نچه کو، خوک و گارد اگر باهاشتو
برسم بته امیم هست، رسه روم بته شکی نی
گوروشاد اگر اومانندو، کانه پارد اگر باهاشتو
اشته نی نیه تحمل، ببه کارد به چتینی
رسه به آسته مارگم، تیزه کارد اگر باهاشتو
بزونم چوکونه عشقه، حقه چوک ادو بکم آز
اشته تله زهره دیان، گته گارد اگر باهاشتو
کومه کیژم اشته به سه، گده لونه ایمی هسته
بیشم به اوه سورآز، سوژ و سارد اگر باهاشتو
بهرم سوک به اوسمون، دبه وام هشی که او آز
ژی به غم اگر اورخو، هته هارد اگر باهاشتو
دمه شاندم ام کانه دو، جوبیم چه تانه داستو
اگر ام ژیمون اورخو، هته هارد اگر باهاشتو
بمسم کیژان گوو آز، سه به هاوزه رانگه صدو
کجه لان اگر ناهاندون، پوزه زارد اگر باهاشتو
سپی به سه، کاوو، هاوزه، اوه سور بویندم اوژنن
اگر ام روزون دواردون، پوزه زارد اگر باهاشتو

دکتر احسان شفیقی

سفره دپرچین برا، سفره کا کی نون نیه
ینده درب مملکت، وختی کی قانون نیه
کریگ و کیجه ول مکه، شو بخسو اسبو کا
کریگ و کیجه اشت نی، وختی ت را لون نیه
بی خبره نوتوا، اول و یا آخریش
نون ویرگر نی اگم، هر کسی را زون نیه
کمپلت ارزون سرا، ارزونی نش کار نییه
گرد گفه، باور مکه، هیچ چیزی ارزون نیه
شکر خدا، دردآزون هسته چمه دستی کا
داج پرییه مردومی، هیچکسی درمون نیه
وقتی لوه تی ببو، خاو جمی کا دور بیی
کگره زه چاک نییب، وختی کی دندون نیه
صد جگا گردستیم از، هیچ جگایی منده نی
پنج گله کا چار گله، راسته مسلمون نیه
روژه فقط ام نییه، دور بمونی هرده کا
قبله کا نی گف مژن وقتی نماز خون نیه

عسکر اجاقی

ترو از ماردینبیم
بشت یود هاندینبیم
چ دّل داستو بشه
آرسوننده وینبیم
ت نبوش دنیو کو هار دل سی بیه
اوو شم بشت قشنگی نی بیه
ولکو کام وانیش
دلی نی کی بانیش
چمه داردون توژه بن
امه کو یود کانیش
ت نبوش دنیو کو هار دل سی بیه
اوو شم بشت قشنگی نی بیه
دویرو بش امه کو
امه کو بش کنکو؟
ت تکی ول نی بیه
ول کی جو نی ریشه کو
ت نبوش دنیو کو هار دل سی بیه
اوو شم بشت قشنگی نی بیه
سید فیصل درگاهی عنبران

اگه شونده روز م وش بژن
کوره دتن و من آتش بژن
گرم گلنده آوی نه بوسونون
پسنه سری پتن و م پسونون
اگر هتی فو دگرن دکشن
زمینی دیله دتن و فاکشن
م تیکه تیکه بگرن بکشن
دخشارن، لرت آگرن، بیشن
فش بدن و دسینه م پویلان
جان م را مرزن لسینه دیویلان
زمینی کو م کهکشون بژن
زورینه و کشون کشون بژن
بوان دنیا همه تییه ت آدینم
هر چی بخای اشت واسی جا دینم
آستمونی ت را زمین ویکرم
همته اشت پا بنی جیکرم
فقت ای دقه بوا تالش نیمه
یا بوا تالشی نه د خش نیمه
زاهار گرم، وام دا دنیا بوزونو
نیویسم دا فلک، خدا بوخونو
تالشیمه تالشونه خشیمه
تالشیمه، بی تالشون پشیمه

مهردادبرزگردوست (دیگته تالش)

افتخار ملک ایران تالش است

جلگه ای سر سبز و خرم در بهاران تالش است
گوهری بر تارک استان گیلان تالش است
می تراود خرمی از جزء جزء کوهسار
سبزه اندر سبزه و گل در گلستان تالش است
نغمه ی مرغان جنگل ، خاصه در فصل بهار
غلغلی افکنده در اینجا فراوان تالش است
دشت سبز و کوه سبز و دامن کوهسار سبز
آیتی از رحمت و از فریزدان تالش است
چون فضا را ابر و مه گیرد در آغاز خزان
جایگاه شبنم و ذرات باران تالش است
آن زبرد گون که باشد رشک فردوس برین
سرزمینی خرم اندر غرب گیلان تالش است
قدمت تالش ز دوران کهن افزون تراست
یادگاری از تمدن های دوران تالش است
کند و کاو «آق اولر» راز ها دارد هنوز
احتمالاً منشأئی از عصر انسان تالش است
ناله ی دستون تالش، دل به فریاد آورد
منبع الهام این دستون سرایان تالش است
قرن ها افسانه شد آن رستم چرمینه پوش
در مصاف خصم، تنها مرد میدان تالش است
« فتره لس » اندر کف و شالّه کلا بر روی سر
پاسدار بیشه ها، چون شیر غران تالش است
ای بسا پرورده در دامن، جوانان غیور
پرورشگاه یلان، مهد دلیران تالش است
همتی مردانه دارد در نبرد شمنان
از دل و جان ، یاور میرزا کوچک خان تالش است
بس که اندر جنگ تحمیلی، جوان از دست داد
اسوه ی ایثار، عشق و دین و ایمان تالش است
خطه ماسال و رضوانشهر و پونل ، اردجان
شهرهائی جمله با این نام و عنوان تالش است
شهر هشتر، هم اسالم ،وزنه و خطبه سرا
چوبر و لیسار و کشلی هم کماکان تالش است
نامور اندر دو خصلت: ساده دل ، مهمان نواز
همت عالی در او همچون کریمان تالش است
بر اساس گفته ی تاریخ ایران قدیم
پشت بند قدرت کشور گشایان تالش است
قرن ها جان را فدای میهن خود کرده اند
خوابگاه و مدفن این جان نثاران تالش است
بس که بودند این دلیران ، سالها دشمن ستیز
در حقیقت افتخار ملک ایران تالش است

اردشیر عابدی

۸۲/۹/۱۶

می روم اما ...

می روم اما صدای شوق پایم، مانده است
حجمه های بغض فریاد صدایم مانده است
در سکوت درد، با فریاد، هم آوا شده است
ضجه هادر کوره راه سرد نایم مانده است
حرفها، ناگفته ها، از این افق تا مرز صفر
در مسیر مبهم بی انتهایم مانده است
روی خوش هرگز ندیدم زین زمان سخت سر
زخمهای کینه اش در جای جایم مانده است
عمر مادر کمتر از پلکی بهم خوردن گذشت
از جوانی حسرتش تنها برایم مانده است
می روم تاکه کیشان، تاپشت پرچین زمان
بغض غم آلوده امادر صدایم مانده است
می روم تا آسمان، تا مرز سرحد یقین
شکوه هایم از همه حتی خدایم مانده است
آسمان دل اگر چه ابری و بارانی است
نور امید تجلی در هوایم مانده است
می روم تنها غریب و بی نوا، اما هنوز
بر زمین و آسمان، عهد و وفایم مانده است
باتوام دیرینه همزاد من ای پاره تنم
می روم دنبالان، تنها دعایم مانده است

مهزاد حاجی بابایی



گیریه

« گیریه چمه زمنه گیریه شوم از رمه نه
جنگلی نه خشیمه دومن چمه وطنه »
بره بشم گیریه را بشم دا بندی کفا
چمه آوی به بنجم چّ چاکه گیریه هوا
گیریه کو به بگردم دومنی کو پگردم
مالون به ناز آکرم بری که را ویگردم
« گیریه چمه زمنه گیریه شوم از رمه نه
جنگلی نه خشیمه دومن چمه وطنه »
چمه رمه را خونوم ورگی دده از سونوم
بی گیریه زنده نیمه گیریه کو خام بمونوم
گیریه چّ باصفایه تالش چّ باصفایه
زندگی را دیله کو تالشی سر کفایه
« گیریه چمه زمنه گیریه شوم از رمه نه
جنگلی نه خشیمه دومن چمه وطنه »

سید مومن ملفرد